

● گلیم بافی از کودکی

معصومه عسگری حالا حدود ۶۰ سال دارد. در آلاچیق چوبی میان یاغچه سرسبز حیاطشان دار گلیمش را برپا کرده و همانجا برایم از گذشته می گوید: «گلیم بافی را از بزرگ ترها یاد گرفتم. ۱۲-۱۰ ساله بودم که مادرم مرا با خودش به ایوان بزرگ خانه مرحومه «سلمه» برد تا گلیم بافی یاد بگیرم. از عمه ام؛ کبری خانم یا مریم خانم که مرحوم شده حتی از کافیه خانم هم گلیم بافی یاد گرفتم. مرا می نشانند و وسط گلیم تا یاد بگیرم. گلیم های بزرگ ۳ متر، ۵ متر و حتی ۷ متری می بافتند و نمی گذاشتند ما که تازه کار بودیم، کناره های گلیم بنشینیم. در ۱۶ سالگی که ازدواج کردم دیگر گلیم نبافتم. تا چند سال پیش که دوباره از نو گلیم بافی را یاد گرفتم. مثل کسی بودم که نخستین بار است پشت دار می نشیند. دهیاری هم همراهی کرد و برایمان دستگاه آورد و حالا من ذهنی بافی می کنم».

او می گوید در این چند سال که گلیم بافته، روی دست بقیه آن هایی زده که از کودکی گلیم می بافتند: «برای نوه، عروس و دخترانم بافتم». اشاره می کند به دار گلیم گوشه آلاچیق و ادامه می دهد: «این را هم برای خانه خودم می بافم. هر بار که شروع می کنم، بچه ها می گویند این بار آخر است؛ اما تا تمام می شود دوست دارم باز هم ببافم». او به خوبی به خاطر دارد که وقتی کودک بوده «برجعلی» از روستای بالایی؛ «کوچنان» برای زنان اندج پشتم می آورده و زنان با آن پشتم، گلیم می بافتند و به خود برجعلی می فروختند: «یک من، ۲ من، واحد اندازه گیری گلیم آن موقع بود. نمی گفتند چند متر. زن ها خرجشان را این طوری در می آوردند و زنی که گلیم نمی بافت یعنی هیچ چیز بلد نبود و نمی توانست کمک خرج همسرش باشد».

● در الموت، زن و شوهر همراه هم هستند

معصومه خانم توضیح می دهد: «تا بوده کار مردها کشاورزی بوده. حالا لوبیا می کارند و در زمان پدران و پدربزرگ هایمان بیشتر برنج کاری می کردند. مادرانمان هم همیشه دوشادوش مردها کار می کردند و کمک خرج خانه بودند».

از کشت لوبیا که حرف می شود باز هم اشاره می کند که سختی آن روی دوش زنان بوده: «کاشت، وجین، کندن، سرند، طبق کردن و... همه با خانم هاست. مردها فقط زمین را شخم می زنند. پیش از این هم که برنج می کاشتند، همه کارهایش با خانم ها بود و مردها کارهای سنگین می کردند».

معصومه خانم معتقد است که زنان روستاهای الموت همیشه در کارها کنار همسرانشان بوده اند: «در کل روستاهای الموت، زن و مرد از هم جدا نیستند. در خانه، سفر، سرزمین و... همیشه با هم هستند و از هم جدا نمی شوند؛ حتی در کار گلیم بافی کمک هم هستند. چله گلیم را همیشه همسر می گیرد و بیشتر مردان روستا کارشان چله گیری است و بافت با خانم ها. گلوله کردن کلاف ها یا همان دسته کردن را هم باهم انجام می دهند».

او همین طور اشاره می کند: «زن های روستایی که از من ۱۵-۱۰ سال هم بزرگ ترند، الان خیلی خوب گلیم می بافند. از ما قوی ترند. تغذیه سالم داشتند و همیشه در هوای سالم روستا بودند. در قدیم هیچ زنی در الموت کمتر از ۱۴ بچه نداشت. چند تا از بچه ها می مردند؛ اما زنان با این همه زایمان، قوی بودند و با همه این ها تا نهایت پیری، کارهای سخت خانه را هم انجام می دادند».

● با وضو پشت دار می نشینم

سکینه؛ خواهر بزرگ تر معصومه است. او هم از کودکی گلیم بافی را یاد گرفته است: «همیشه دار گلیم در خانه ام بوده. برای همه هم گلیم دستباف خودم را کادو برده ام. یکی برای راه پله های خانه ام در شهر بافته بودم که همسایه ام موقع اسباب کشی، بی اجازه جمع کرد و برد». او در کارهای دیگر هم حضور فعالی دارد: «من در کار کشاورزی بیشتر شرکت می کنم و آبیاری می روم و موقع کاشت لوبیا همیشه سر زمین هستم».

سکینه عسگری ۶۲ ساله است. خودش می گوید برای هر کاری از خدا کمک می خواهد: «هر صبح دو رکعت نماز می خوانم و از خدا کمک می خواهم. موقع کاشت لوبیا ذکر می گویم و با وضو پشت دار می نشینم که کار بهتر پیش برود». او به خوبی یادش است که دار گلیم ها همیشه در گرما و سرما روی بالکن خانه ها برپا بود: «هر دختری که برایش خواستگار می آمد، باید تا پیش از مراسم ازدواجش برای جهیزیه اش دو گلیم ۳ متری می بافت».

خودش خوب یادش است که ۱۵ روز مانده به عید و در سوز و سرمای اسفند ماه روی بالکن خانه پدرش برای جهیزیه اش گلیم می بافت: «آخرهای بافت گلیم رسید به شب حنابندانم. همه میهمان ها در اتاق مشغول شادی بودند و من بیرون خانه روی بالکن، در سرمای استخوان سوز، تند و تند گلیم می بافتم تا برای فردا و روز عروسی در جهیزیه ام باشد».

